

هو‌العلیم

ترجمه حدیث عنوان بصری

مهمترین دستور مرحوم قاضی

برگرفته از کتاب «روح مجرد» مرحوم آیه الله سید

محمد حسین حسینی طهرانی

رضوان الله علیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ
الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ

اهمیت حدیث عنوان بصری از نظر آقای قاضی رضوان الله علیه

مرحوم استاد بزرگ، عارف بی بدیل قرن، بلکه
به قول استاد ما: حضرت آقای حاج سید هاشم که
میفرمود: «از صدر اسلام تا به حال، عارفی به
جامعیت مرحوم قاضی نیامده است.»

برای گذشتن از نفس اماره، و خواهشهای مادی
و طبعی و شهوی و غضبی که غالباً از کینه و حرص
و شهوت و غضب و زیاده روی در تلذذات بر
می خیزد، روایت عنوان بصری را دستور میدادند به

شاگردان و تلامذه و مریدان سیر و سلوک إلی الله تا آنرا بنویسند و بدان عمل کنند. یعنی یک دستور اساسی و مهمّ، عمل طبق مضمون این روایت بود. و علاوه بر این میفرموده‌اند باید آنرا در جیب خود داشته باشند و هفته‌ای یکی دوبار آنرا مطالعه نمایند. این روایت، بسیار مهمّ است و حاوی مطالب جامعی در بیان کیفیّت معاشرت و خلوت، و کیفیّت و مقدار غذا، و کیفیّت تحصیل علم، و کیفیّت حلم و مقدار شکیبائی و بردباری و تحمّل شدائد در برابر گفتار هرزه گویان، و بالاخره مقام عبودیّت، و تسلیم، و رضا، و وصول به اُعلی ذروه عرفان و قلّه توحید است. فلهذا شاگردان خود را بدون التزام به مضمون این روایت نمی‌پذیرفته‌اند.

متن کامل روایت عنوان بصری با ترجمه آن

این روایت از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقول است، و مجلسی در کتاب «بحار الانوار» ذکر نموده است؛ و چون دستور العمل جامعی است که از ناحیه آن إمام هُمام نقل شده است، ما در اینجا عین الفاظ و عبارات روایت و به

دنبال آن ترجمه‌اش را بدون اندک تصرف ذکر می‌نمائیم تا محبین و عاشقین سلوکِ اِلی الله از آن متمتع گردند:

أَقُولُ: وَجَدْتُ بِخَطِّ شَيْخِنَا الْبَهَائِيِّ قَدَسَ اللَّهِ رُوحَهُ مَا هَذَا لَفْظُهُ:

قَالَ الشَّيْخُ شَمْسُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ مَكِّيٍّ: نَقَلْتُ مِنْ خَطِّ الشَّيْخِ أَحْمَدَ الْفَرَاهَانِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ، عَنْ عُنْوَانِ^۱ الْبَصْرِيِّ؛ وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ أَتَى^۲ عَلَيْهِ أَرْبَعُ وَ تِسْعُونَ سَنَةً.

قَالَ: كُنْتُ اخْتَلَفْتُ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ سِنِينَ. فَلَمَّا قَدِمَ جَعَفَرُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَدِينَةَ اخْتَلَفْتُ إِلَيْهِ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ آخُذَ عَنْهُ كَمَا أَخَذْتُ عَنْ مَالِكٍ.

«میگویم: من به خطِّ شیخ ما: بهاء الدین عاملی قدس الله روحه چیزی را بدین عبارت یافتم:

شیخ شمس الدین محمد بن مکّی (شهید اوّل)

۱. در «أقرب الموارد» گوید: عُنُونُ الْكِتَابِ عُنُونُهُ: كَتَبَ عُنْوَانَهُ وَ يُقَالُ: عَلَوْنُهُ وَ عَنَّهُ وَ عَنَّنُهُ وَ عَنَاهُ. وَ الْأَسْمُ: الْعُنْوَانُ. عُنْوَانُ الْكِتَابِ وَ عِنْوَانُهُ وَ عُنْيَانُهُ وَ عِنْيَانُهُ: سِمَتُهُ وَ دِيَابَجَتُهُ؛ سُمِّيَ بِهِ لِأَنَّهُ يَعْنِي لَهُ مِنْ نَاحِيَّتِهِ. وَ أَصْلُهُ عُنَّانٌ كَرُمَانٍ. وَ كُلُّ مَا اسْتَدْلَلْتَ بِشَيْءٍ يُظْهِرُكَ عَلَى غَيْرِهِ فَعُنْوَانٌ لَهُ؛ يُقَالُ: الظَّاهِرُ عُنْوَانُ الْبَاطِنِ.

۲. در «أقرب الموارد» گوید: أَتَى (ض) أَتَيْتُ وَ إِتَيْنَا وَ إِتْيَانُهُ وَ مَاتَاهُ وَ أَتَيْتُ (و يُكْسَرُ) عَلَى الشَّيْءِ: أَنْفَدَهُ وَ بَلَغَ آخِرَهُ وَ مَرَّبَهُ. وَ - عَلَيْهِ الدَّهْرُ: أَهْلَكَهُ.

گفت: من نقل میکنم از خطّ شیخ احمد فراهانی رحمه الله از عنوان بصری؛ و وی پیرمردی فرتوت بود که از عمرش نود و چهار سال سپری می‌گشت.

او گفت: حال من اینطور بود که به نزد مالک بن انس رفت و آمد داشتم چون جعفر صادق علیه السلام به مدینه آمد، من به نزد او رفت و آمد کردم، و دوست داشتم همانطوری که از مالک تحصیل علم کرده‌ام، از او نیز تحصیل علم نمایم.

فَقَالَ لِي يَوْمًا:

«إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ وَ مَعَ ذَلِكَ لِي أَوْرَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ عَاءِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وَرْدِي! وَ خُذْ عَنْ مَالِكٍ وَ اخْتَلِفْ إِلَيْهِ كَمَا كُنْتَ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ».

«پس روزی آنحضرت به من گفت: من مردی هستم مورد طلب دستگاه حکومتی (آزاد نیستم و وقتم در اختیار خودم نیست، و جاسوسان و مفتّشان مرا مورد نظر و تحت مراقبه دارند.) و علاوه بر این، من در هر ساعت از ساعات شبانه روز، اُوراد و اذکاری دارم که بدانها مشغولم. تو مرا از وِردم و ذِکرم باز مدار! و علومت را که میخواهی، از مالک

بگیر و در نزد او رفت و آمد داشته باش، همچنانکه سابقاً حالت اینطور بود که به سوی وی رفت و آمد داشتی».

فَاغْتَمَمْتُ مِنْ ذَلِكَ، وَ خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ، وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي: لَوْ تَفَرَّسَ فِيَّ خَيْرًا لَمَا زَجَرَنِي عَنِ الْاِخْتِلَافِ إِلَيْهِ وَ الْاِخْذِ عَنْهُ.

فَدَخَلْتُ مَسْجِدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ رَجَعْتُ مِنَ الْغَدِ إِلَى الرَّوَضَةِ^۱ وَ صَلَّيْتُ فِيهَا رَكْعَتَيْنِ وَ قُلْتُ: أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ! أَنْ تَعْطِفَ عَلَيَّ قَلْبَ جَعْفَرٍ، وَ تَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِهِ مَا أَهْتَدِي بِهِ إِلَى صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ!

«پس من از این جریان غمگین گشتم و از نزد وی بیرون شدم، و با خود گفتم: اگر حضرت در من مقدار خیری جزئی را هم تفرّس می نمود، هر آینه مرا

^۱ منظور از روضه، مکانی است ما بین بیت مطهر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و منبر آنحضرت. کلینی در «فروع کافی» کتاب الحج، باب المنبر و الروضة و مقام النبی صلی الله علیه و آله، ج ۴، ص ۵۵۳ تا ص ۵۵۵ روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مَا بَيْنَ بَيْتِي وَ مِنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ.

این روایت را نیز محقق فیض کاشانی در «المحجّة البيضاء» ج ۲، ص ۱۸۷ از کتاب أسرار حجّ با لفظ: مَا بَيْنَ قَبْرِي وَ مِنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ آورده است.

از رفت و آمد به سوی خودش، و تحصیل علم از محضرش منع و طرد نمی‌کرد.

پس داخل مسجد رسول الله صلی الله علیه و اله شدم و بر آنحضرت سلام کردم. سپس فردای آن روز به سوی روضه برگشتم و در آنجا دو رکعت نماز گزاردم و عرض کردم: ای خدا! ای خدا! من از تو می‌خواهم تا قلب جعفر را به من متمایل فرمائی، و از علمش به مقداری روزی من نمائی تا بتوانم بدان، به سوی راه مستقیم و استوارت راه یابم!»

و رَجَعْتُ إِلَى دَارِي مُغْتَمًّا وَلَمْ أَخْتَلِفْ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ لِمَا أَشْرَبَ قَلْبِي مِنْ حُبِّ جَعْفَرٍ.
فَمَا خَرَجْتُ مِنْ دَارِي إِلَّا إِلَى الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ،
حَتَّى عِيلَ صَبْرِي.

فَلَمَّا ضَاقَ صَدْرِي تَنَعَّلْتُ وَ تَرَدَّيْتُ وَ قَصَدْتُ جَعْفَرًا، وَ كَانَ بَعْدَ مَا صَلَّيْتُ الْعَصْرَ.

«و با حال اندوه و غصّه به خانه‌ام باز گشتم؛ و بجهت آنکه دلم از محبت جعفر اشراب گردیده بود، دیگر نزد مالک بن انس نرفتم. بنابراین از منزل خارج نشدم مگر برای نماز واجب (که باید در مسجد با امام جماعت بجای آورم) تا به جائیکه

صبرم تمام شد.

در اینحال که سینه‌ام گرفته بود و حوصله‌ام به پایان رسیده بود نعلین خود را پوشیدم و ردای خود را بر دوش افکندم و قصد زیارت و دیدار جعفر را کردم؛ و این هنگامی بود که نماز عصر را بجا آورده بودم».

فَلَمَّا حَضَرْتُ بَابَ دَارِهِ اسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ، فَخَرَجَ خَادِمٌ لَهُ فَقَالَ: مَا حَاجَتُكَ؟!

فَقُلْتُ: السَّلَامُ عَلَى الشَّرِيفِ.

فَقَالَ: هُوَ قَائِمٌ فِي مُصَلَّاهُ. فَجَلَسْتُ بِحِذَاءِ بَابِهِ. فَمَا لَبِثْتُ إِلَّا يَسِيرًا إِذْ خَرَجَ خَادِمٌ فَقَالَ: ادْخُلْ عَلَى بَرَكََةِ اللَّهِ. فَدَخَلْتُ وَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ. فَرَدَّ السَّلَامَ وَقَالَ:

«اجْلِسْ! غَفَرَ اللَّهُ لَكَ»!

«پس چون به درِ خانه حضرت رسیدم، اذن دخول خواستم برای زیارت و دیدار حضرت. در اینحال خادمی از حضرت بیرون آمد و گفت: چه حاجت داری؟!

گفتم: سلام کنم بر شریف.

خادم گفت: او در محلّ نماز خویش به نماز ایستاده است. پس من مقابل درِ منزل حضرت

نشستم. در اینحال فقط به مقدار مختصری درنگ نمودم که خادمی آمد و گفت: به درون بیا تو بر برکت خداوندی (که به تو عنایت کند). من داخل شدم و بر حضرت سلام نمودم. حضرت سلام مرا پاسخ گفتند و فرمودند:

«بنشین! خداوندت پیامرزد!»

فَجَلَسْتُ، فَأَطْرَقَ مَلِيًّا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، وَ قَالَ: «أَبُو مَنْ»؟!؟

قُلْتُ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ!

قَالَ: ثَبَّتَ اللَّهُ كُنْيَتَكَ وَ وَفَّقَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا مَسْأَلُكَ؟!؟

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَوْ لَمْ يَكُنْ لِي مِنْ زِيَارَتِهِ وَ التَّسْلِيمِ غَيْرُ هَذَا الدُّعَاءِ لَكَانَ كَثِيرًا.

«پس من نشستم، و حضرت قدری به حال تفکر سر به زیر انداختند و سپس سر خود را بلند نمودند و گفتند:

کنیه ات چیست؟!؟

گفتم: أبو عبد الله (پدر بنده خدا)!

حضرت گفتند: خداوند کنیه ات را ثابت گرداند و تو را موفق بدارد ای أبو عبد الله! حاجت چیست؟!؟

من در این لحظه با خود گفتم: اگر برای من از

این دیدار و سلامی که بر حضرت کردم غیر از همین
دعای حضرت هیچ چیز دیگری نباشد، هر آینه بسیار
است.»

ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ:

«مَا مَسَأَلْتُكَ»؟!؟

**فَقُلْتُ: سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَعْطِفَ قَلْبَكَ عَلَيَّ، وَ
يَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِكَ. وَ أَرْجُو أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَجَابَنِي
فِي الشَّرِيفِ مَا سَأَلْتُهُ.**

**فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ؛ إِنَّمَا
هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى
أَنْ يَهْدِيَهُ. فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ
حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ، وَ اَطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ، وَ
اسْتَفْهِمِ اللَّهَ يُفْهِمَكَ!**

سپس حضرت سر خود را بلند نمود و گفت:

«چه میخواهی»؟!؟

عرض کردم: از خداوند مسألت نمودم تا دلت را
بر من منعطف فرماید، و از علمت به من روزی کند.
و از خداوند امید دارم که آنچه را که درباره حضرت
شریف تو درخواست نموده‌ام به من عنایت نماید.

حضرت فرمود: ای ابا عبد الله! علم به آموختن
نیست. علم فقط نوری است که در دل کسی که
خداوند تبارک و تعالی اراده هدایت او را نموده است
واقع میشود. پس اگر علم میخواهی، باید در اولین

مرحله در نزد خودت حقیقت عبودیت را بطلبی؛ و بواسطه عمل کردن به علم، طالب علم باشی؛ و از خداوند بپرسی و استفهام نمائی تا خدایت ترا جواب دهد و بفهماند.

قُلْتُ: يَا شَرِيفُ!

فَقَالَ: «قُلْ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»

! قُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ؟!

قَالَ: ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءَ: أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ مِلْكًا، لِأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكٌ، يَرُونَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ، يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ؛ وَ لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا؛ وَ جُمْلَةً اشْتَغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاَهُ عَنْهُ.

فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِلْكًا هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ؛ وَ إِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا؛ وَ إِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ نَهَاَهُ، لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهُمَا إِلَى الْمِرَاءِ وَ الْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ.

فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا، وَ إِبْلِيسُ، وَ الْخَلْقُ. وَ لَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَاثُرًا وَ تَفَاخُرًا، وَ لَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَ عُلوًّا، وَ لَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلًا.

فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التَّقَى. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فُسَادًا وَ الْعَقَبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.

گفتم: ای شریف!

گفت: بگو: «ای پدر بنده خدا» (أبا عبد الله)!

گفتم: ای ابا عبد الله! حقیقت عبودیت کدام

است؟

گفت: سه چیز است: اینکه بنده خدا برای

خودش درباره آنچه را که خدا به وی سپرده است

ملکیتی نبیند؛ چرا که بندگان دارای ملک نمی‌باشند،

همه اموال را مال خدا می‌بینند، و در آنجائیکه

خداوند ایشان را امر نموده است که بنهند، میگذارند؛

و اینکه بنده خدا برای خودش مصلحت اندیشی و

تدبیر نکند؛ و تمام مشغولیّاتش در آن منحصر شود

که خداوند او را بدان امر نموده است و یا از آن نهی

فرموده است.

بنابراین، اگر بنده خدا برای خودش ملکیتی را در

آنچه که خدا به او سپرده است نبیند، انفاق نمودن در

آنچه خداوند تعالی بدان امر کرده است بر او آسان

می‌شود. و چون بنده خدا تدبیر امور خود را به

مُدبّرش بسپارد مصائب و مشکلات دنیا بر وی آسان

می‌گردد. و زمانی که اشتغال ورزد به آنچه را که

خداوند به وی امر کرده و نهی نموده است، دیگر

فراغتی از آن دو امر نمی‌یابد تا مجال و فرصتی برای

خودنمائی و فخریّه نمودن با مردم پیدا نماید.

پس چون خداوند، بنده خود را به این سه چیز گرامی بدارد، دنیا و ابلیس و خلائق بر وی سهل و آسان میگردد؛ و دنبال دنیا به جهت زیاده اندوزی و فخریّه و مباهات با مردم نمیرود، و آنچه را که از جاه و جلال و منصب و مال در دست مردم می‌نگرد، آنها را به جهت عزّت و علوّ درجه خویشتن طلب نمی‌نماید، و روزهای خود را به بطالت و بیهوده رها نمی‌کند.

و اینست اوّلین پله از نردبان تقوی. خداوند تبارک و تعالی میفرماید:

آن سرای آخرت را ما قرار میدهیم برای کسانی که در زمین اراده بلندمنشی ندارند، و دنبال فساد نمی‌گردند؛ و تمام مراتب پیروزی و سعادت در پایان کار، انحصاراً برای مردمان با تقوی است»

قُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أَوْصِنِي!
قَالَ: أَوْصِيكَ بِتِسْعَةِ أَشْيَاءَ، فَإِنَّهَا وَصِيَّتِي لِمُرِيدِ الطَّرِيقِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَ اللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يُوَفِّقَكَ لِاسْتِعْمَالِهِ.

ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي رِيَاضَةِ النَّفْسِ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْحِلْمِ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْعِلْمِ. فَاحْفَظْهَا، وَ إِيَّاكَ وَ

التَّهَؤُنَ بِهَا! قَالَ عُنْوَانٌ: فَفَرَّغْتُ قَلْبِي لَهُ.

گفتم: ای ابا عبد الله! به من سفارش و توصیه‌ای فرما!

گفت: من تو را به نه چیز وصیت و سفارش می‌نمایم؛ زیرا که آنها سفارش و وصیت من است به اراده کنندگان و پویندگان راه خداوند تعالی. و از خداوند مسألت می‌نمایم تا ترا در عمل به آنها توفیق مرحمت فرماید.

سه تا از آن نه امر درباره تربیت و تأدیب نفس است، و سه تا از آنها درباره حلم و بردباری است، و سه تا از آنها درباره علم و دانش است. پس ای عنوان آنها را به خاطرت بسپار، و مبادا در عمل به آنها از تو سستی و تکاهل سرزند!

عنوان گفت: من دلم و اندیشه‌ام را فارغ و خالی نمودم تا آنچه را که حضرت میفرماید بگیرم و اخذ کنم و بدان عمل نمایم.

فَقَالَ: أَمَّا اللّٰوَاتِي فِي الرِّيَاضَةِ: فَإِيَّاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ، فَإِنَّهُ يُورِثُ الْحَمَاقَةَ وَ الْبَلَاءَ؛ وَ لَا تَأْكُلْ إِلَّا عِنْدَ الْجُوعِ؛ وَ إِذَا أَكَلْتَ فَكُلْ حَلَالًا وَ سَمَّ اللَّهَ وَ اذْكُرْ حَدِيثَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ: مَا مَلَآ عَادِمِيَّ وَ عَاءًا شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ؛ فَإِنْ كَانَ وَ لَا بُدَّ فَتَلْتُ لِبَطْنِهِ وَ تَلْتُ لِبَطْنِهِ وَ تَلْتُ لِنَفْسِهِ.

پس حضرت فرمود:

امّا آن چیزهائی که راجع به تأدیب نفس است:

آنکه: مبدا چیزی را بخوری که بدان اشتها نداری، چرا که در انسان ایجاد حماقت و نادانی میکند؛ و چیزی مخور مگر آنگاه که گرسنه باشی؛ و چون خواستی چیزی بخوری از حلال بخور و نام خدا را ببر و به خاطر آور حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله را که فرمود:

هیچوقت آدمی ظرفی را بدتر از شکمش پر نکرده است. بناءً علیهذا اگر بقدری گرسنه شد که ناچار از تناول غذا گردید، پس به مقدار ثلث شکم خود را برای طعامش بگذارد، و ثلث آنرا برای آبش، و ثلث آنرا برای نفسش.^۱

وَأَمَّا اللَّوَاتِي فِي الْحِلْمِ: فَمَنْ قَالَ لَكَ: إِنَّ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ: إِنَّ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً!

وَمَنْ شَتَمَكَ فَقُلْ لَهُ: إِنَّ كُنْتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ فَأَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَغْفِرَ لِي؛ وَ إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فِيمَا تَقُولُ فَاللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يَغْفِرَ لَكَ وَ مَنْ وَعَدَكَ بِالْخَنَى فَعِذْهُ

^۱ از جمله گفتار حضرت حدّاد این بود که میفرمودند: مقدار غذائی که برای بدنت لازم است، تو آن را میخوری؛ و زیاده بر آن، غذا تو را میخورد!

بِالنَّصِيحَةِ وَ الرَّعَاءِ.

و اما آن سه چیزی که راجع به بردباری و صبر است:

پس کسیکه به تو بگوید: اگر یک کلمه بگوئی ده تا می شنوی به او بگو: اگر ده کلمه بگوئی یکی هم نمی شنوی!

و کسیکه ترا شتم و سبّ کند و ناسزا گوید، به وی بگو: اگر در آنچه میگوئی راست میگوئی، من از خدا میخواهم تا از من درگذرد؛ و اگر در آنچه میگوئی دروغ میگوئی، پس من از خدا میخواهم تا از تو درگذرد.

و اگر کسی تو را بیم دهد که به تو فحش خواهم داد و ناسزا خواهم گفت، تو او را مژده بده که من درباره تو خیرخواه می باشم و مراعات تو را می نمایم.

و أَمَّا الْمَوَاتِي فِي الْعِلْمِ: فَاسْأَلِ الْعُلَمَاءَ مَا جَهِلْتَ، وَ إِيَّاكَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ تَعْنُتًا وَ تَجَرِبَةً؛ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَعْمَلَ بِرَأْيِكَ شَيْئًا، وَ خُذْ بِالْاِحْتِيَاظِ فِي جَمِيعِ مَا تَجِدُ إِلَيْهِ سَبِيلًا؛ وَ اهْرُبْ مِنَ الْفُتْيَا هَرَبَكَ مِنَ الْأَسَدِ، وَ لَا تَجْعَلْ رَقَبَتَكَ لِلنَّاسِ جِسْرًا!

قُمْ عَنِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! فَقَدْ نَصَحْتُ لَكَ؛ وَ لَا تُفْسِدْ عَلَيَّ وَرِدِي؛ فَإِنِّي أَمْرُؤٌ ضَنِينٌ بِنَفْسِي. وَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

و امّا آن سه چیزی که راجع به علم است:

پس، از علماء بپرس آنچه را که نمیدانی؛ و مبادا چیزی را از آنها بپرسی تا ایشان را به لغزش افکنی و برای آزمایش و امتحان بپرسی. و مبادا که از روی رأی خودت به کاری دست زنی؛ و در جمیع اموری که راهی به احتیاط و محافظت از وقوع در خلافِ امر داری احتیاط را پیشه خود ساز. و از فتوی دادن بپرهیز همانطور که از شیر درنده فرار میکنی؛ و گردن خود را جسر و پل عبور برای مردم قرار نده.

ای پدر بنده خدا (أبا عبد الله) دیگر برخیز از نزد من! چرا که تحقیقاً برای تو خیر خواهی کردم؛ و ذکر و وردِ مرا بر من فاسد مکن، زیرا که من مردی هستم که روی گذشت عمر و ساعات زندگی حساب دارم، و نگرانم از آنکه مقداری از آن بیهوده تلف شود. و تمام مراتب سلام و سلامت خداوند برای آن کسی باد که از هدایت پیروی میکند، و متابعت از پیمودن طریق مستقیم می‌نماید.»

با توجه دقیق به مطالبی که در این حدیث مبارکُ المراد و عظیم المَفاد وارد است، معلوم می‌شود که:

در چه اوج بلندی تعلیمات آیه الحقّ و العرفان و سندُ
التّحقیق و الإیقان و عِمادُ البصيرة و البرهان: حاج
سیّد علی قاضی قدّس الله تربته الزّکیّه استوار بوده
است.

درست در راه إعراض از غرض ورزی، و حسّ
انتقام جوئی، و کسر صولت نفس امّاره، و پیدا شدن
دریچه و روزنه به عالم معنی و تجرّد و ملکوت، و
بالاخره برای عرفان ذات حقّ تعالی، و اندکاک
هستی مجازی عاریتی در هستی مطلق و وجود بحت
و صرف سرمدی و ازلّی و ابدی و لا یتناهی ذات
اقدسش، این دستورات را میداده است.

چرا که روایت عنوان بصری حقّاً باید در شرح و
تفصیل آن کتابها نوشته شود، گرچه نوشته هم شده
است امّا با عنوان شرح و به نام شرح روایت عنوان
بصری نیامده است. مگر کتاب ارزشمند و عالیقدر
«إِحیاءُ الإِحیاء» فیض کاشانی که به نام «المَحَجَّةُ
البیضاء» است، و یا «جامعُ السّعادات» حاج ملا مهدی
نراقی جدّ بزرگوار ما، و یا کتاب «عُدّة الدّاعی» و
غیرها، بالحمل الشّایع الصّناعی غیر از شرح و تفصیل

این مطالب ارزشمند است؟!^۱

^۱ روح مجرد، ص: ۱۷۷ - ۱۸۶.